

گستره‌شناسی استثنای دم در ادله اکراه، اضطرار، تقیه و حرج

ابوالقاسم علیدوست*
محمد جعفری**

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۱۰/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۶

چکیده

در ادله اکراه، اضطرار، تقیه و حرج، یک استثنا بیان شده و آن ریختن خون است. با این توضیح که اکراه، اضطرار، تقیه و حرج، مجوز ریختن خون دیگران نیست، هر چند راه دیگر برای شخص مکره و غیر او جهت برون رفت از وضعیت پیش آمده نباشد. سؤالاتی پیرامون این استثنا وجود دارد که در این نوشته این سؤالات در سه بخش مدیریت و پاسخ داده شده است. بخش اول مربوط به انحصار خون در کشتن یا شمول آن نسبت به جرح است؛ بخش دوم جواز یا عدم جواز عبور از قدر متیقن خون یعنی کشتن در شرایط خاص است و مسئله نهایی مربوط به بحث پر دامنه تکافؤ دماست که در چهار شاخه تکافؤ دماء مؤمن و مؤمن، مؤمن و مخالف، مؤمن و ذمی، مؤمن و غیر ذمی بحث می‌شود. برای تبیین این بخش، در مورد اصل بودن تکافؤ دماء، اثبات ممکن نبودن عمل بر اساس مرجحات، ملزومات اصل شفاف سازی در قانونگذاری، اقسام مهدور الدم، امکان عمل به اولویت‌ها در شرایط تراحم و لزوم عمل بر اساس غلبه سنج‌های کمی نکاتی بیان می‌شود.

واژگان کلیدی: استثنای دم، اکراه، اضطرار، دم، تقیه، جرح، تکافؤ دماء، قتل.

۷

حقوق اسلامی / سال ۱۶ / شماره ۳۲ / پاییز ۱۳۹۸

* استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه علمیه / نویسنده مسئول (ab.alidoust@gmail.com).
** دانش‌آموخته سطح سه حوزه علمیه قم و کارشناسی ارشد دانشگاه تهران (jafari_m1990@yahoo.com).

مقدمه

بی‌شک فقه پویایی که امروز و فردا پاسخگوی نیاز روزمره بشر در حال پیشرفت است، ریشه در قواعد فقهی دارد که قرن‌ها با بحث و درس علما و فقه پژوهان، بر عمق آن افزوده شده و با حفظ چهارچوب‌های اصیل خود ضمن حفظ پویایی و کارآمدی، به اصول راسخ خود پایبند و به نیازهای گسترده بشر پاسخگو است. در دنیای امروز که از طرفی مظاهر ظلم و ستم همه جا به چشم می‌خورد و انسان را در تنگناهای گوناگون قرار می‌دهد و از طرف دیگر رشد علوم، نیازهای اجتماعی و ساحات مختلف دیگر نیز پیش‌بینی‌هایی را عرضه می‌کند که گاه انسان را در تنگناهایی برای تصمیم‌گیری قرار می‌دهد، شایسته نیست که سخن از نهادهایی چون اکراه، اضطرار، حرج و تقیه را بحث از نهادهایی دانست که گفت‌وگو از آنها به حد اشباع رسیده و نیازمند مباحث جدید نیست. بر این بنیان و با این پیشینه ذهنی در نوشته پیش رو یکی از ابعاد مهم نهادهای مذکور، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

در شریعت مبین اسلام در صورت تحقق نهادهایی چون اکراه، اضطرار، حرج و تقیه، جواز ارتکاب محرماتی صادر شده و از طرفی دیگر این جواز و رخصت به صورت مطلق نبوده و برای آن یک خط قرمز تعریف شده و آن ریختن خون است. این استثنا سؤالاتی را در ذهن فقه پژوه شکل می‌دهد که این مسائل مبنای سه بخش اصلی این نوشته است.

سؤال اول اینکه مراد از استثنای خون چیست؟ آیا منحصراً در کشتن خلاصه می‌شود یا دایره آن را تا حد جرح و نقص عضو نیز می‌توان گسترش داد؟ برای رسیدن به پاسخ این سؤال باید با تکیه به قواعد عمومی و عقل ابزاری و سندی در مسئله به یک قرار و اطمینان رسید.

سؤال دوم اینکه گاهی شخص در شرایطی قرار می‌گیرد که بین هلاکت خود و ریختن خون دیگری مخیر می‌شود یا بین خون زید و عمرو مخیر می‌شود. در چنین شرایطی حسب قواعد فقه و اقتضای شریعت، وظیفه شرعی او چیست؟ اگر باید خون خود را بر دیگری مقدم کند، وجه این تقدم چیست؟ اگر باید خون زید را بر خون عمرو ترجیح دهد، منشأ این ترجیح چیست؟

مسئله سوم نیز به مربوط به بحث تکافؤ یا عدم تکافؤ دماست که باید با تکیه بر قواعد و نصوص و استفاده از ساحت عقل به پاسخ صحیح در این مسائل رسید.

۱. انحصار استثنای دم در قتل یا اعم از قتل و جرح

در نصوص دینی ما وقتی ادله اکراه، اضطرار، حرج و تقیه - که به دلیل اختصار از آن باعنوان «ادله امتنایی» یا «ادله اکراه و اخوات» آن یاد می‌شود - بررسی می‌شود، این استثنا به چشم می‌خورد که سنگ بنای اصلی بحث است:

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ الْحَدَّادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَيْسَ تَقِيَةً (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۲۰).

امام باقر^{علیه السلام} فرمودند: همانا تقیه جعل شد تا موجب حفظ خون شود، پس اگر تقیه به حد خون برسد، دیگر جای تقیه نیست.

این روایت از سندی معتبر برخوردار است. افزون بر این، در منابع مختلف با عبارات نزدیک به هم نقل شده که ما را از بررسی سلسله سند بی‌نیاز می‌کند. در مورد اکراه و اخوات آن نیز چنین استثنایی وجود دارد که به علت روشن بودن مناط و اینکه ادله اکراه، اضطرار و حرج، امتنایی هستند و نمی‌توان با استفاده از این ادله به نفع مکره و به ضرر غیر استفاده کرد، از بیان و بررسی اصل استثنا صرف نظر شده و به ترتیب به سه بخش وعده داده شده، پیرامون این استثنا پرداخته خواهد شد.

۱-۱. تتبع و کاوش در متون

جست‌وجو از متون فقهی در مسئله، ما را به سه بیان می‌رساند بدین قرار:

۱-۱-۱. اندیشه عدم قرار در مسئله و تردید

شیخ انصاری از فقیهانی است که در مسئله به قرار معین نرسیده است، هر چند در حد اظهار فتوا - و البته غیر خالی از تردید - به یک طرف متمایل است. ایشان فرموده است: کلام در این است که آیا استثنای دم شامل جرح و قطع اعضا می‌شود یا اختصاص به کشتن دارد؟ در مسئله دو وجه است: وجه اول: [اینکه خون شامل جرح و

قطع اعضا می‌شود] به دلیل اطلاق دم [در ادله]. وجه دوم: [اختصاص به کشتن دارد] به دلیل عمومات تقیه، نفی حرج و اکراه و اینکه دم در (محقون‌الدم) ظهور در عاملی دارد که موجب بقای روح است [و در زخم و قطع عضوی که شخص زنده می‌ماند روح او باقی است] که [این وجه دوم] از قوت خالی نیست (انصاری، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۰).

توضیح اینکه معمولاً وقتی فقها از عبارت (فیه وجهان) استفاده می‌کنند این معنا استفاده می‌شود که فقیه در مسئله به دو احتمال رسیده که هر دو، دلیل و مبرر دارد. در غیر اینصورت از عبارت (فیه احتمالان) استفاده می‌شود. در هر صورت ایشان در مسئله به نظر متقنی نرسیده؛ با این وجود به وجه دوم یعنی اختصاص استثنا دم به کشتن متمایل است.

نکته‌ای که نسبت به کلام ایشان می‌توان بیان کرد اینکه اگر انسان در اثر جست‌وجو در نصوص شرعی به این نتیجه برسد که موارد کثیری که حقن الدم استعمال شده مراد حفظ جان (در مقابل کشتن) بوده و این کثرت استعمال دلیل بر حقیقت بودن باشد می‌توان سخن شیخ اعظم^ع را در این زمینه پذیرفت؛ در غیر اینصورت پذیرش کلام ایشان خالی از اشکال نیست؛ چون ادعایی است که متکی به دلیل نیست و برخلاف اطلاق ادعا شده در کلام ایشان است.

۲-۱-۱. اندیشه توسعه و الحاق غیر کشتن به کشتن

محقق خوئی از صاحبان این اندیشه فرموده است: هر چند ظاهر از قول امام^ع که فرمودند: (تقیه جعل شده است تا موجب حفظ خون شود) این است که خون چیزی است که علت بقای زندگی است؛ با این وجود نمی‌توان به خاطر تقیه، حکم به جواز زخمی کردن دیگری یا قطع عضو او داد؛ چرا که دلیل جواز تقیه مانند دلیل اکراه در مقام امتنان وارد شده و نمی‌تواند حالتی را شامل شود که منافی با این امتنان است؛ لذا باید در تقیه نیز مانند اکراه رفتار کند (خویی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۵۶).

توضیح اینکه شأن ادله امتنانی این است که بر جنس امت منت می‌گذارد لذا نمی‌توان از این ادله استفاده کرد و بر مکره منت گذاشت و اجازه جرح و قطع عضو

توسط او را صادر کرد و از سوی دیگر با استفاده از همین ادله امتنانی نسبت به غیر که مورد جرح واقع شده، ضرر وارد کرد و او را از دایره این امتنان که قرار بود برای جنس امت باشد، خارج کرد؛ بنابراین ادله اکراه و اخوات آن برای همه امتنانی است و استثنای دم که قطعاً شامل کشتن است، شامل جرح هم می‌شود.

۳-۱-۱. نظریه عدم توسعه و انحصار استثنا به کشتن

صاحب کتاب المناهل در این زمینه می‌نویسد: در این که آیا جرح و مجازات مانند قطع اعضا و مانند آن به کشتن ملحق می‌شود یا نمی‌شود؟ در میان فقیهان شیعه دو قول مطرح است: اول اینکه جرح به قتل ملحق نمی‌شود لذا تقیه در جرح جایز است؛ مثلاً جایز است دست مؤمنی را به خاطر تقیه قطع کند ... قول دوم اینکه جرح به قتل ملحق می‌شود و از روی تقیه مثل قتل نمی‌توان جرح وارد کرد. [دلیل قول دوم]: تصریح شده که لا تقیه فی الدماء و جمع معرف به الف و لام افاده عموم می‌کند [و با این عمومیت، ریختن دم شامل قتل و جرح می‌شود] برای قول اول [یعنی عدم الحاق جرح به قتل] نیز وجوهی بیان شده، که عبارت‌اند از: ۱. اصل [یعنی اصل اباحه: شک حاصل می‌شود که مکره می‌تواند جرح وارد کند. اصل اباحه می‌گوید مانعی ندارد. پس جرح به قتلی که ممنوع بود ملحق نمی‌شود]. ۲. عموم آیه «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره: ۱۹۵) [یعنی اگر مکره دست غیر را قطع نکند، خودش کشته می‌شود و این مصداق القای در تهلکه است که ممنوع است]. ۳. قول پیامبر ﷺ که فرمود لا ضرر و لا ضرار [و اگر مکره جرح نکند خودش ضرر می‌کند] ۴. عموم ادله لاحرج در شریعت ۵- لزوم اقتضای بر قدر متیقن در استثنا از عموماتی که دال بر جواز ارتکاب محرمات هستند مانند ادله اکراه و تقیه که در اینجا قدر متیقن از استثنا و عدم جریان این ادله، قتل است ... ایشان در پایان می‌فرماید: قول اول اقرب است (طباطبایی، [بی‌تا]، ص ۳۱۸).

۳-۱-۲. تحقیق و بررسی

از بررسی کلام علما این نتیجه قابل استفاده است که در مسئله دو نظر عمده وجود دارد: نظر اول اینکه مراد از (دم) در دلیل، جان کسی را گرفتن است و چون با جرح،

جان کسی گرفته نمی‌شود، با تمسک به عمومات و اطلاقات تقیه و اکراه می‌توان گفت ایراد جرح جایز است و خط قرمز، همان قتل است و نظر دوم این که دم یعنی مطلق خون پس علاوه بر قتل شامل جرح هم می‌شود و خط قرمز هم قتل است و هم جرح. در بررسی این دو نظر باید برای عقل در مسئله سهمی قرار داد و از منظر عقل به مسئله نگریست. اگر اینطور شد دیگر نمی‌توان به راحتی گفت: منظور از دم، قتل است و عموم ادله تقیه و اکراه مجوز ایراد جرح است؛ چرا که چه بسا زخم‌هایی از قتل بدتر است و نمی‌توان گفت: هر جنایت و زخم غیر کشنده‌ای را که مکره یا کسی که در حال تقیه است می‌تواند انجام دهد. این عمومات و اطلاقات از ادله‌ای نیست که عقل حسن و قبحی از آن درک نکند و در این موارد است که باید از عقل در تفسیر نصوص شرعی بهره برد.

چطور می‌توان با توجه به نظر برخی فقها از جمله شیخ انصاری^{۱۱} گفت: مکره می‌تواند ضرر عمده را تحمل نکند و جرح بر غیر وارد کند در حالی که عقل قاطع به قبح این است که انسان به دلیل مصون ماندن از ضرر مالی عمده، دست کسی را قطع کند؛ لذا به حکم عقل ادله تقیه و اکراه در این موارد اطلاق ندارد و این مقدار کارایی برای عقل غیر قابل انکار است.

از طرف دیگر به کسانی که معتقدند دم در روایت یعنی مطلق خون پس جرح را هم شامل می‌شود؛ باید گفت: نباید موازنه عقلی را در این زمینه نادیده گرفت. گاهی با چند ضربه شلاق خون مختصری از بدن جاری می‌شود و گاهی با قطع دست و پا خون جاری می‌شود. گاهی جرح در اثر یک خونریزی مختصر است که این خونریزی مختصر در قبال یک تهمت آبرویی بسیار سبک‌تر و تحمل آن آسان‌تر است؛ لذا در هر موردی باید جایگاه موازنه عقلی حفظ شود و این اطلاق‌گیری‌های ناموجه با عقل محدود و مهار شود.

به‌عنوان نتیجه‌گیری بخش اول از این نوشته می‌توان گفت در اینکه قتل خط قرمز ادله اکراه و تقیه و امثال آن است شکی نیست چون در این زمینه هم نص وجود دارد و هم عقل بر آن صحه می‌گذارد. اما در اینکه غیر خون نیز خط قرمز است یا خیر؟ باید گفت: حسب مورد باید موازنه عقلی صورت گیرد گاهی غیر خون هم خط قرمز است

مانند آبروریختنی که شخص را از هستی ساقط می‌کند و گاهی برخی جرح‌ها که در آن خون ریزی مختصری است که جزو خط قرمز نیست. ضمناً مراد از قتل در این گفت‌وگو از هاق روح است، اعم از اینکه خونی ریخته شود یا نشود.

۲. تشکیک در قدر متیقن

در بخش گذشته این مسئله مسلم گرفته شد که خون به معنای کشتن خط قرمز است و همه بر این قدر متیقن اذعان داشتند. بخش دوم در حقیقت با تشکیک در این قدر متیقن آغاز می‌شود و اینکه آیا موردی می‌توان یافت که خون هم خط قرمز نباشد؟ لذا باید صورتی را تصور کرد که مکروه یا کسی که در حال تقیه است بر کشتن غیر وادار شده و اگر این کار را نکند خود کشته می‌شود.

مشهور در این مسئله بر همان قدر متیقن تاکید دارند و کشتن غیر را حتی در این صورت جایز نمی‌دانند. اما محقق خوئی در مقابل مشهور می‌ایستد و قائل است در این صورت مکروه می‌تواند غیر را بکشد و فقط دیه مقتول بر ذمه مکروه است و قصاص نمی‌شود (خویی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۳).

۲-۱. بیان تشکیک

اشاره شد که محقق خوئی در اصل استثنا تشکیک دارد. بیان ایشان در مسئله این است:

دلیل مشهور در مسئله این است که اکراه در قتل محقق نمی‌شود. آنچه مشهور به آن استدلال می‌کند هر چند صحیح است چون ادله اکراه در مقام امتنان وارد شده و این مسئله و مانند آن را شامل نمی‌شود؛ [چون ادله امتنانی بر جنس امت منت می‌گذارد و نمی‌توان با تمسک به این ادله بر مکروه منت گذاشت و او را از قتل رها ساخت اما بر غیر نعمت شده وی را کشت]؛ اما با این حال قتل غیر [توسط مکروه] حرام نیست چرا که اقدام او از باب تراحم است؛ چون امر مکروه دائر شده بین یک حرام یعنی قتل نفس محترمه و یک واجب یعنی حفظ جان و قرار ندادن خود در معرض هلاکت؛ بنابراین چاره‌ای جز قائل شدن به تخییر نیست و با این توضیح قتل غیر برای مکروه جایز

می‌شود و از روی ظلم و دشمنی نبوده و قصاصی در پی ندارد. البته دیه بر ذمه او ثابت است چرا که خون مسلمان نباید هدر برود (همان، ص ۱۴).

توضیح تکمیلی اینکه محقق خوئی معتقد است ادله اکراه و تقیه دال بر این است که اکراه و تقیه مجوز ریختن خون نیست اما دال بر این نیست که هیچ چیز دیگری مجوز خون ریختن نیست؛ لذا اگر تراحم را در نظر بگیریم خواهیم دید که اقتضای تراحم بر اقتضای امتنان حاکم است. در تراحم خط قرمز معنایی ندارد بلکه وظیفه انجام کاری است که محذوریت کمتری نسبت به دیگری دارد و اگر هر دو طرف مساوی بود شخص مخیر است.

۲-۲. نقد بیان تشکیک

بیان فوق را به چند وجه می‌توان مورد نقد قرار داد، بدین قرار:

چند نقد بر کلام ایشان وارد است: اول اینکه ایشان قرار ندادن خود در معرض هلاکت را واجب شمرده‌اند اما این سؤال مطرح است که حفظ جان واجب است یا خود را در معرض هلاکت قرار دادن حرام است؟ طبعا برای رسیدن به پاسخ باید به لسان ادله مراجعه کرد که باتوجه به آیه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره: ۱۹۵) و امثال آن، حرمت قرار دادن خود در معرض هلاکت فهمیده می‌شود نه آن چیزی که مرحوم خوئی بیان کردند. ثانياً اگر بپذیریم که نکته اول تأثیری در نتیجه ندارد، مجدداً این سؤال مطرح می‌شود که آیا عدم امتثال امر مکره مبنی بر کشتن غیر، مصداق القای در تهلكه است؟ اینجا داوری با عرف است که اگر من متعرض غیر نشوم و او را نکشم، هر چند تهدید به کشته شدن شوم، این مصداق القای در تهلكه است؟ به نظر، جواب منفی است و باید گفت مکره صرفاً مانعی برای کشته شدن خود ایجاد نکرده و این مانع ایجاد نکردن هم به دلیل سهل انگاری نبوده بلکه به خاطر حفظ نفس محترمه غیر بوده و این عدم امتثال، در معرض هلاکت قرار دادن خود محسوب نمی‌شود؛ بله، اگر جایی شخص می‌تواند داروی حیاتی برای نجات خود بگیرد و خود را از مرگ نجات دهد اما این کار را نکند این مصداق القای در تهلكه و خودکشی است و حرام است؛ اما اینکه اگر شخص می‌تواند برود قرص دیگری را بردارد و او را به کشتن دهد تا خود کشته

نشود لکن این کار را نکند این مصداق القای در تهلکه نیست. ثالثاً ادله حفظ جان تا به این وسعت اطلاق ندارند که وقتی حفظ جان منوط به قتل دیگری باشد، باز هم این اطلاق محدودش نشود. بنابر این ارکان تراحم در هم می‌شکنند؛ چرا که تراحم در جایی است که اطلاق ادله محفوظ باشد. با این اوصاف به نظر می‌رسد، مخالفت محقق خوئی با نظر مشهور تاب مقاومت ندارد و باید به نظر مشهور عمل کرد.

۳. تکافؤ یا عدم تکافؤ دماء

باتوجه به دو بخش گذشته، بیان شد که قدر متقین از استثنا در ادله امتنایی، کشتن است. سؤالی که در این بخش برای تبیین مسائل باقیمانده مطرح می‌شود اینکه وقتی خون به‌عنوان خط قرمز مسلم تعریف شد، آیا این خون قیدی دارد و مثلاً بین خون شیعه و غیر شیعه یا مسلمان و غیر مسلمان یا شیعه عالم و شیعه فاسق فرق است یا مراد از خون مطلق خون انسان است؟ آیا محقون‌الدم بودن یا مهدور‌الدم بودن مطلق و نسبی در این مسئله تأثیری دارد؟ البته اینکه خون مؤمن محقون‌الدم در فتاوی‌ای علما، قدر مسلم از این استثناست جای بحث ندارد و اساس مناقشه در غیر این قدر مسلم است.

باتوجه به اینکه این مسئله هم جنبه فقهی حقوقی دارد و هم یک مسئله سیاسی اجتماعی است و هم گریزهایی به مسائل کلامی دارد، تتبع جامع‌تری درمورد آن صورت می‌گیرد.

۳-۱. تتبع و کاوش در متون

جست‌وجو از متون فقهی فقیهان اهل بیت علیهم‌السلام می‌رساند که نظر مشهور بر عدم تکافؤ خون مؤمن با غیر مؤمن است؛ لکن در تکافؤ خون مؤمن با مؤمن اختلاف است. به‌عنوان مثال:

۱-۱-۳. تکافؤ در دمای مؤمنان مطلقاً

صاحب جواهر^۱ در این زمینه می نویسد: مصنف [محقق حلی، صاحب شرائع] و غیر او در مسئله تعبیر به «مسلم» کرده اند؛ مطابق این بیان، تکافؤ دما در خون مسلمانان - اعم از شیعه و غیر شیعه - مطرح می شود. لکن آنچه از نصوص معتبره استفاده می شود این است که مخالف به مؤمن ملحق نمی شود؛ بلکه اگر [برای مؤمن مکره] خوف نسبت به آبرو و حتی مال هم حاصل شد نیازی نیست تا مخالف به مؤمن ملحق شود؛ چرا که جان مؤمن است که تقیه برای حفظ آن تشریح شده است. [اما در جایی که مکره و غیر، هردو مؤمن هستند] فرقی بین خون‌ها نیست البته احتمال داده شده کسی که به دلیل زنا و لواط مستحق کشته شدن است یا کسی که باید به دلیل قصاص کشته شود با دیگران که چنین حالتی ندارند متفاوت باشند لکن این احتمال سند ندارد (نجفی، ۱۴۱۴، ج ۲۲، ص ۱۷۰).

بنابر این صاحب جواهر معتقد است مخالف به مسلم ملحق نمی شود و بین مؤمنان نیز قائل به تکافؤ دماء است حتی اگر مؤمنی مستحق قتل باشد خون او با دیگران برابر است.

۱-۲-۳. تکافؤ در دمای مؤمنان به جز قصاص

این اندیشه به شیخ انصاری تعلق دارد. ترجمه متن کلام ایشان این است: بین مؤمنین فرقی از جهت سن، جنس، علم و جهل، حرّ و عبّد بودن و غیر این موارد نیست؛ و اگر مؤمنی به دلیل لزوم اجرای حدّ، مستحق قتل باشد درمورد چیهستی حکم او دو وجه جاری است: وجه اول: اینکه چنین شخصی هم با دیگران از لحاظ خون برابر است؛ چون دلیل (لا تقیة فی الدماء) اطلاق دارد و خون چنین کسی را هم شامل می شود. وجه دوم اینکه حفظ خون چنین شخصی لازم نیست؛ چون از قول امام^۲ که فرمود: تقیه برای حفظ خون است و وقتی به خون رسید دیگر تقیه جایی ندارد؛ اینطور استفاده می شود که مراد از محقون الدم کسی نیست که امر به ریخته شدن خویش شده است. از بین این دو وجه ظاهر مشهور موافق وجه اول است. اما کسی که به دلیل قصاص، مستحق کشته شدن است چنین شخصی نسبت به غیر ولی دم،

محقون الدم است. از آنچه بیان شده روایات نسبت به حکم خون مخالف ساکت‌اند؛ نباید فراموش کرد که تقیه برای حفظ خون شیعه تشریح شده و محدوده تقیه پیش از رسیدن به خون شیعه است نه خون غیر شیعه. از سوی دیگر معلوم است که اگر مؤمنی مکره بر کشتن مخالف شد نباید تقیه کردن در قتل او [یعنی مخالف]، منجر به کشته شدن کسی شود که تقیه برای حفظ جان او جعل شده است [چون نقض غرض می‌شود] (انصاری، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۹۹).

۳-۱-۳. تکافؤ در دمای مؤمنان به جز مستحق قتل برای حد (و تعزیر)

این نظر به امام خمینی تعلق دارد. وی معتقد است:

در مورد مؤمنی که به دلیل حدّ مستحق قتل شده مانند کسی که زنای محصنه کرده، خون چنین کسی را محقون نمی‌داند و در مقام دلیل می‌گوید: ظاهر این است که قصاص حق ولی دم است اما حدّ، حق حاکم نیست [به گونه‌ای که واجب الحدّ نسبت به دیگران محقون الدم باشد] و چون حاکم امور بندگان را به عهده دارد و دارای سلطان و ولایت است اجرای حدود مختص اوست و غیر او نباید حدّ را اجرا کند. پس اگر کسی از روی اختیار، دیگری را که به دلیل حدّ مستحق قتل بوده بکشد، نه قصاص می‌شود و نه دیه می‌پردازد و فقط مرتکب گناه شده است که آن هم در شرایط اکراه مرتفع می‌شود. و ظاهر روایت تشریح تقیه از چنین موردی انصراف دارد؛ چرا که تقیه برای حفظ جان کسی مانند وی، جعل نشده است ... همان‌طور که غیر مؤمن نیز از موضوع روایات تشریح تقیه خارج است و عمومات، جواز قتل غیر مؤمن را در شرایط اکراه و ضرورت اقتضا می‌کند (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۳۴).

۳-۱-۴. عدم تکافؤ در دمای مؤمنان و مراجعه به مرجحات

به متن ذیل توجه کنید:

وقتی تقیه در خون مخالف جایز شد به طریق اولی در مورد خون کافری که محقون الدم است نیز جایز است. اما آیا تقیه به قتل مؤمن فاسق جایز است و اگر مکره بر قتل او اکراه شد می‌تواند چنین شخصی را بکشد؟ یا جایز نیست و در مورد خون او هم مانند خون مؤمن غیر فاسق نمی‌توان تقیه کرد؟ یا باید دید که آیا غیر، فاسقی است

که متجاهر به فسق است و بقای او در دین و دنیا سودی ندارد و از سوی دیگر مکره مؤمنی عادل، ثقه، عالم، فاضل، مروج شریعت و سودمند در دنیا و آخرت است و وضعیت دو طرف بررسی شود. اقتضای اطلاق نصوص و فتاوا احتمال دوم [یعنی خون فاسق با دیگران برابر است] را تایید می‌کند اما احتمال سوم [یعنی لزوم بررسی وضعیت طرفین که نتیجه آن عدم تکافؤ دما حتی در میان مؤمنان است] در نهایت قوت است البته ترک احتیاط شایسته نیست (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ص ۳۱۷).

در بررسی این کلام باید گفت گویا ایشان در بیان نظر خود با تردید زیادی روبرو است. اولاً اگر به اطلاق نصوص و فتاوی اشاره می‌کنید چرا به آن تمسک نمی‌کنید و اگر اطلاق آن مورد قبول شما نیست علت طرح آن چه بوده است؟ ثانیاً دلیل اینکه احتمال سوم را در نهایت قوت می‌دانید چیست؟ ثالثاً احتیاط در این مسئله چگونه قابل تصور است؟ آیا احتیاط در این است که خود را به کشتن دهد یا غیر را؟ در جایی که دوران بین محذورین است شأنی برای احتیاط نمی‌توان تصور کرد.

فقیه دیگری که در میان فقها قائل به عدم تکافؤ دما حتی در میان مؤمنان است محقق خوئی است. ایشان در این باب می‌فرماید: وقتی ظالم کسی را وادار بر قتل یکی از دو نفر محقون‌الدم می‌کند یا اینکه شخص به این کار مضطر می‌شود مانند اینکه از ارتفاعی سقوط می‌کند و چاره‌ای ندارد جز اینکه بر روی یکی از این دو نفر بیفتد، در این شرایط باید به قواعد تراحم رجوع کرد. این مسئله باتوجه به آنچه درمورد انقاذ غریقین نیز مطرح شده روشن می‌شود؛ چرا که فقیهی در وجوب مبادرت به نجات دادن کسی که اهمیت بیشتری دارد اشکال نکرده است. نباید گفته شود: در قرآن کریم برابری دمای محترم بیان شده ۱ و باتوجه به این نکته نمی‌توان در چنین مسئله‌ای اهم و مهم کرد؛ بلکه باید گفت آیه‌ای که به برابری دماء اشاره دارد فقط درمورد قصاص است و ارتباطی با ما نحن فیه ندارد. با این بیان حکم جایی که ظالم کسی را بر قتل غیر یا قتل خود وادار می‌کند، روشن می‌شود (خویی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۵۴).

در بررسی کلام ایشان می‌توان گفت هر چند ایشان بحث را در فرض اجبار حاکم

۱. اشاره به آیه «النفس بالنفس» (مائده: ۴۵) است.

یا انقاد غریقین برده‌اند اما می‌توان برای این مسئله مصادیق به روزتری نیز بیان کرد. مثل اینکه یک پزشک دو مریض بدحال دارد و یک دستگاه نجات بخش. بنابر نظر مرحوم خوئی او باید به مرجحات رجوع کند اما مشهور قائل به تکافؤ دما در میان مؤمنان هستند.

۲-۳. تحقیق و بررسی

در بحث تکافؤ دما، باید به روایاتی که در این زمینه هست مراجعه کرد. به‌عنوان مثال روایات باب سی و یکم از ابواب قصاص در جلد بیست و نهم کتاب وسائل الشیعه که مرحوم عاملی این روایات را تحت عنوان «بَابُ ثُبُوتِ الْقِصَاصِ إِذَا قَتَلَ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ أَوْ الشَّرِيفُ الْوَضِيعَ» نقل کرده است که به دلیل تعدد روایات و معتبر بودن اسناد آنها از نقل آنها عبور می‌کنیم. اما در این بخش نهایی به چند نکته اساسی باید اشاره کرد:

نکته اول: آنچه در باب قصاص و دیات از تکافؤ دما گفته می‌شود در کنار آیات و روایاتی که در ابواب دیگر نیز بر این مسئله دلالت می‌کنند، همگی اشاره به این مطلب دارند که تکافؤ دما یک اصل است نه استثنا. یعنی برخلاف تلقی مرحوم خوئی که تکافؤ دما در قصاص و دیه را یک استثنا معرفی کردند، باید گفت تکافؤ دما در قصاص و دیه اصل است و هنگام شک باید به اصل که تکافؤ دماست، رجوع کرد. از این رو کلام مرحوم خوئی در این زمینه که آیات و روایات باب قصاص را یک استثنا معرفی کردند، فاقد دلیل معتبر است.

بله اگر شارع جایی تصریح به عدم تکافؤ دما کرده باشد یا دلیلی بر استثنا از این اصل داشته باشیم می‌پذیریم؛ مانند جایی که علما بر عدم تکافؤ خون مؤمن و خون مخالف اقامه دلیل کردند که اگر دلیل ایشان مقبول افتد این استثنا از اصل مورد تایید واقع می‌شود.

نکته دوم: در فلسفه حقوق یا علم قانونگذاری گفته می‌شود تا جایی که ممکن است قانون باید شفاف باشد تا از سوء استفاده و اعمال سلیقه در آن جلوگیری شود. البته در مواردی هم این امکان وجود ندارد و به عرف واگذار می‌شود. در هر صورت نمی‌توان پذیرفت که شارع در مسئله بسیار مهم خون و جان مؤمن شفاف سازی نکرده است.

وقتی در روایات دقت می‌شود این شفاف سازی کاملاً وجود دارد. اگر قرار بود شارع این امر خطیر را به مرجحات واگذار می‌کرد، قطعاً نتیجه‌ای جز هرج و مرج در پی نداشت.

نکته سوم: مرحوم صدوق در امالی خود و مرحوم عاملی در باب قصاص روایتی را آورده‌اند و آن اینکه پیامبر عظیم الشان در مسجد خیف سرزمین منا خطبه ایراد فرمودند و در بخشی از این خطبه آمده است: «الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ» (عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۹، ص ۷۵). اولاً اینکه حضرت از واژه «المسلمون» استفاده کردند. ثانیاً باتوجه به قرائن موجود در اطراف صدور این حدیث، از جمله اینکه در مسجد خیف بوده و برای عموم مسلمین بیان شده و حضرت مخاطبان را به شنیدن این کلام تحریض کردند، می‌توان به این نتیجه رسید که پیامبر ﷺ می‌خواستند آن نابرابری ادعایی و برتری جویی قریش و بالیدن به مال و نسب را منتفی کنند و به مخاطبان خود این معنا را القاء کنند که این مسائل نمی‌تواند مبنای امتیازگیری باشد و همه مسلمانان با هم برابر هستند. با این تفصیل چگونه می‌توان این تاکید پیامبر ﷺ بر تکافؤ دماء را نادیده گرفت و بر اساس مرجحاتی که ناقض این تکافؤ است، حکم کنیم.

نکته چهارم: مرحوم صدوق در خصال خود این حدیث را نقل می‌کند:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمِّيَةَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّىٰ يَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ ... وَ الْعَاشِرَةُ وَ مَا الْعَاشِرَةُ لَا يَرَىٰ أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ اتَّقَىٰ إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ فَرَجُلٌ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَ اتَّقَىٰ وَ آخَرُ هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَذْنَىٰ فَإِذَا رَأَىٰ مِنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَ اتَّقَىٰ تَوَاضَعَ لَهُ لِيَلْحَقَ بِهِ وَ إِذَا لَقِيَ الَّذِي هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَذْنَىٰ قَالَ عَسَىٰ خَيْرٌ هَذَا بَاطِنٌ وَ شَرٌّ ظَاهِرٌ وَ عَسَىٰ أَنْ يَخْتَمَ لَهُ بِخَيْرٍ ... (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۳۳).

امام باقر ﷺ از پیامبر ﷺ نقل کردند که حضرت فرمودند: خداوند به چیزی بهتر از عقل پرستش نشده و مؤمن عاقل نمی‌شود مگر اینکه ده خصلت در او جمع شود: ... خصلت دهم اینکه با هر کس که برخورد می‌کند بگوید او از من بهتر و با تقواتر است. مردم دو دسته‌اند. گروهی که از او بهتر و با تقواتر هستند و گروه دیگر که وضعیت بدتر و پایین‌تری نسبت به او دارند. پس زمانی که مؤمن، بهتر و با تقواتر از خود را

می‌بیند در برابر او افتادگی پیشه می‌کند تا به او ملحق شود و زمانی که مؤمن بدتر و پایین‌تر از خود را می‌بیند، می‌گوید شاید خیر او باطن او باشد و شر او ظاهر شده باشد و امید است امر او ختم به خیر شود.

سند این حدیث به دلیل امیة بن علی و احمد بن هلال مشکل دارد اما به دلیل علو محتوا، قابل پذیرش است. از مرحوم صاحب المناهل و مرحوم خوئی که قائل به عدم تکافؤ و رجوع به مرجحات هستند سؤال می‌کنیم که باتوجه به ذیل این روایت چگونه می‌توان قائل به ترجیح خون کسی بر دیگری شد؟ اینگونه روایات مبین این معنا هستند که در مورد مرجحات به ویژه اگر از امور باطنی باشد مانند ایمان، نمی‌توان قضاوت کرد و بر اساس آن یک خون را بر خون دیگر ترجیح داد. البته مفاد این روایت محترم، تثبیت تکافؤ در دما به طور مطلق است که به مقدار دلالت دلیل از این اطلاق دست برداشته و در موارد مشکوک به اطلاق این روایت عمل می‌شود.

۲۱

حقوق اسلامی / گستره‌شناسی استثنای دم در ادله اکراه، اضطرار، تقیه و حرج

نکته پنجم: روشن است که بحث از تکافؤ و عدم تکافؤ دما در دایره لزوم و اتکا به مرجحات و حتمیت عمل بر اساس آن محل اشکال است؛ در غیر اینصورت اگر بحث را از دایره لزوم خارج کنیم و در حیطه اولویت بحث کنیم، می‌توان باتوجه به درک عقل اولویت‌های شرعی و عقلی را پذیرفت. یعنی شخص در جایی که یکی از دو مؤمن را می‌تواند نجات دهد، بنابر قول صاحب مناهل و مرحوم خوئی بر او لازم است به مرجحات رجوع کند و تکلیف اوست که بر اساس مرجحات، ارجح را نجات دهد، اما بنابر مبنای اولویت او می‌تواند کسی را که از جهاتی برتر است در اولویت قرار دهد و الزامی نیست.

نکته ششم: مهدور الدم گاهی نسبی است مانند قاتل که نسبت به ولی دم مهدور الدم است و نسبت به غیر ولی دم محقون الدم است؛ لذا اگر کسی را غیر از ولی دم بکشد، او را هم قصاص می‌کنند. مهدور الدم گاهی مطلق است مانند سَابِ النَّبِيِّ و چنین شخصی نسبت به همه مهدور الدم است و گاهی هم مهدور الدم بودن شخص نسبت به افراد اختلافی است؛ مانند کسی که با محارم زنا می‌کند، اختلاف است که زانی نسبت به چه کسی مهدور الدم است. باتوجه به این مقدمه می‌توان گفت تنها موردی که به عنوان استثنا از اصل تکافؤ دما پذیرفتنی است، مهدور الدم مطلق

است. چرا که حسب قواعد خون او باید ریخته شود و معنا ندارد با تقیه خون او حفظ شود. اگر بر فرض، ولی دم، مکره به کشتن قاتل شد، اینجا هم اکراه و تقیه معنا ندارد. نکته هفتم: آنچه در زمینه تکافؤ دماء و اثبات آن بیان شد در سنجه‌های کیفی است نه کمی. توضیح اینکه اگر با یک داروی حیاتی یک نفر را می‌توان نجات داد، باتوجه به نظر مختار یعنی تکافؤ دما، نباید بین سرباز و فرمانده از حیث کیفی ترجیحی قائل شد. اما اگر سرباز کشته شود یک نفر کشته شده و اگر فرمانده کشته شود، تعداد زیادی از سربازان کشته می‌شوند، در اینجا دیگر بحث سنجه‌های کیفی نیست بلکه بحث سنجه‌های کمی است که عقل، امر به ترجیح و لزوم رفتار بر اساس مرجحات می‌کند. در حقیقت در سنجه کمی، یک عوارض جانبی وجود دارد که مربوط به خود شخص نیست تا اصل تکافؤ دما نقض شود؛ بلکه بحث کمیت، خارج از دایره تکافؤ دما، یک ارجحیتی است که عقل آن را تایید و به رعایت آن امر می‌کند.

نکته هشتم: تا بدین جا نظر مختار مبنی بر تکافؤ دما مؤمنین بیان شد. اما در مورد خون مخالف و تکافؤ آن اولاً باید لحاظ کرد که مراد از مخالف، کسی است که ملحق به کفر نشده باشد؛ چرا که بر اساس نظر خود اهل سنت هر کس منکر ضروری دین شود کافر است و خود اهل سنت نیز در کتب خود اذعان دارند که محبت اهل بیت علیهم‌السلام جزو ضروریات دین است. شیعه و سنی معتقد است حضرت زهرا علیها‌السلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فرزندان ایشان جزو اهل بیت هستند اما اهل تسنن یا برخی از ایشان، زوجات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز جزو اهل بیت می‌دانند که شیعه نمی‌داند؛ لذا در هر صورت مسلمانی که مودت اهل بیت علیهم‌السلام را نداشته باشد محکوم به کفر است و خارج از دایره مسلم جای می‌گیرد.

در مورد تکافؤ دم مخالف ادبیات فقهی در کلام فقها وجود داشت که نقل شد. باتوجه به روایات باب قصاص و دیه کاملاً مشهود است که بین مؤمن و مخالف تکافؤ دماست و اگر یک عالم شیعی، یک کودک سنی را بکشد، قصاص می‌شود. این نظر در باب قصاص مورد قبول فقهاست؛ اما در شرایط نزاحم همان‌طور که بیان شد بسیاری از علما قائل به عدم تکافؤ دم مؤمن و مخالف شدند اما در مقام دلیل، مستند متقنی از ایشان دیده نشد که بتوان این اصل محرز، یعنی تکافؤ دمای مسلمین که از برخی اسناد

شرعی استفاده می‌شود، استثنا شود.

از جمله شیخ انصاری که حفظ خون مخالف را نقض غرض تقیه برشمرده است. یعنی ایشان تصور کرده‌اند تقیه جایی صورت می‌گیرد که یک شیعه مجبور شود رفتار مخالف را انجام دهد تا از گزند او در امان باشد. حال اگر در شرایط تقیه کار به جایی رسید که یا باید خون مخالف را بریزد یا خود کشته شود، اگر قائل به تکافؤ دما مسلمین شویم و او تقیه نکند و خون مخالف را نریزد، خون خودش ریخته می‌شود و این با فلسفه جعل تقیه که حفظ دم مؤمن بود در تنافی است. سؤال اینجاست که شیخ انصاری و دیگر علما که قائلند تقیه فقط برای حفظ دم مؤمن جعل شده دلیلشان بر این مطلب چیست که با اتکا به این ادعا حفظ دم مخالف را نقض غرض تقیه می‌دانند؟ اگر حاکم ظالمی مؤمنی را وادار کرد که یا آن مخالف را بکش یا خودت کشته می‌شوی اینجا چه دلیلی می‌تواند قتل مخالف را مجاز کند؟ به آیات و روایات و فتاوا در باب قصاص رجوع می‌کنیم که همه می‌گویند اصل بر تکافؤ است. وقتی هم تراحم شد دلیلی بر خروج از اصل تکافؤ نداریم. روایات استثنای دم در تقیه که بر خروج از اصل تکافؤ دماء مسلمین دلالت ندارد؛ ادله امتنایی هم همان‌طور که برخی علما (ر.ک: تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۷۹) در این مسئله فرموده‌اند در مقام امتنان بر جنس امت است نه فقط مؤمنین؛ لذا به نظر می‌رسد دلیلی که پشتوانه قول به عدم تکافؤ دم مؤمن و مخالف هنگام تراحم باشد در دست نیست که بتوان با تکیه بر آن اصل محرز تکافؤ دما مسلمین را مخدوش کرد.

نکته نهم: در مورد غیر مسلم محقون الدم کمتر دیده شده فقیهی کلامی داشته باشد. در روایات و فتاوا آمده که مال کافر ذمی محترم است، جان او هم محترم است، لذا کشته نمی‌شود و فقط اگر ذمی توسط مؤمن کشته شد، مؤمن قصاص نمی‌شود مگر در شرایط خاصی که در باب قصاص و حدود آمده است؛ مانند اینکه حسب روایات مؤمن به قتل ذمی عادت کرده باشد (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۳۷۸). شیخ انصاری از معدود کسانی است که در این زمینه بحث کوتاهی ارائه کرده است. ایشان می‌فرماید: از آنچه بیان شد حکم خون کافر ذمی و مشروع بودن تقیه در ریختن خون وی معلوم می‌شود. در کل هر خونی که بالذات نزد شارع محترم نباشد از موضوع دو روایت استثنای دم در

تقیه خارج است و حکم ریختن خون کافر ذمی در شرایط اکراه و تقیه مانند انجام سایر محرماتی است که تقیه در آنها مشروع است (انصاری، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۹۹). از کلام سایر فقهای که به این مطلب اشاره نکرده‌اند ولی تقیه را در خون مخالف مشروع می‌دانند، فهمیده می‌شود که به طریق اولی تقیه در خون غیر مسلم محقون‌الدم مشروع است.

در بررسی کلام شیخ انصاری در این زمینه که فرمود: (در کل هر خونی که بالذات نزد شارع محترم نباشد...) باید گفت به طور مطلق نمی‌توان التزام فقهی به این کلام داشت و قائل شد هر جا کسی مکروه شد یا در شرایط تقیه قرار گرفت اقدام به ریختن خون ذمی نماید. مخصوصاً اینکه اقتضای کلام شیخ انصاری و مقایسه کشتن ذمی با سایر محرماتی که تقیه و اکراه آن را جایز می‌کند، این است که اگر مکروه تهدید به ضرر مالی هم شد می‌تواند خون ذمی را بریزد و پر واضح است که التزام فقهی به این کلام پذیرفته نیست.

از سوی دیگر این اندیشه با گزاره‌های دینی ما در زمینه عدالت و آیات قرآن سازگاری ندارد. به عنوان مثال خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ
وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ: خدا شما را از نیکی کردن و عدالت نسبت به
کسانی که در کار دین با شما نجنگیدند و شما را از دیارتان بیرون نکردند باز نمی‌دارد؛
زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد (ممتحنه: ۸).

باتوجه به مثل این اسناد و روح حاکم بر آیات و روایات دیگر در زمینه محترم دانستن خون غیرمسلمان نمی‌توان، به آرای فقهای مانند رأی شیخ انصاری، اتکا داشت؛ هر چند راه برای قائل شدن به عدم تکافؤ خون مؤمن و ذمی، فی الجمله در فرض تزامم است. نکته دهم: تنها قسم باقیمانده بررسی تکافؤ دم مؤمن با کافر غیر ذمی است. در نگاه اول شاید بدیهی بنماید که باید قائل به عدم تکافؤ دم مؤمن و کافر غیر ذمی شویم اما قضاوت متقن در این بخش هم نیاز به دقت نظر دارد که چه بسا با این دقت التزام عملی به فتاوی فقها با چالش روبرو شود. مسئله‌ای که به عنوان مقدمه باید بیان شود اینکه باورهای کلامی امامیه چه اقتضائاتی در فقه دارد؟ اگر باور کلامی ما بر این است که دین اسلام یک دین جهانی و جاودان است و پیامبر اسلام ﷺ خاتم النبیین است یعنی برای همه زمان‌ها و همه

مکان‌هاست و پس از او پیامبری نخواهد آمد، این باور در فقه ما چه اثری از خود برجای می‌گذارد؟ آیا می‌توان با اتکا به شهرتی که قائل به عدم احترام جان و مال کفار غیر ذمی است، از این دین در عرصه جهانی سخن گفت؟ شهرتی که اگر مورد کنکاش قرار گیرد چه بسا به دلیل متقنی نرسد. یعنی حتی در ساحت عنوان اولیه هم نمی‌توان به راحتی فتوا به جواز اهراق خون کافر داد؛ چه رسد به اینکه عناوین ثانویه روشنی بر این احکام بار می‌شود که افکار عمومی را نسبت به دین حکیمانه و رحمانی اسلام، به سمت و سوی ناصوابی سوق می‌دهد. نمی‌توان از این نکته چشم‌پوشی کرد که در وادی تعامل بین پیروان ادیان، هم در کشور ما اقلیت‌های مذهبی هستند و هم در کشورهای کفار، مسلمانان زندگی می‌کنند و وقتی در مقام قانونگذاری برای مسلمانان بخواهیم قائل شویم که جان و مال کافر هیچ احترامی ندارد، نمی‌توان توقع داشت که مسلمانان در کشورهای بیگانه در امنیت قانونی کامل به سر ببرند. اگر مسلمانان با التزام عملی به فتوای مشهور عدم حرمت مال و جان کافر غیر ذمی وارد کشورهای کفار شوند و با آسودگی خاطر مشغول سرقت و قتل شوند، چه تصویری از اسلام و چه شناختی از مسلمان نزد دیگر ادیان شکل می‌گیرد؟ لذا به‌عنوان نتیجه و قدر متیقن می‌توان گفت اقتضائات تعامل و بحث شأنیت اسلام و مسلمانان اجازه نمی‌دهد که چه به‌عنوان اولیه و چه به‌عنوان ثانویه به‌صورت مسلم و مطلق چه در شرایط عادی و چه در شرایط تراحم، جان و مال کافر غیر محترم دانسته شود. البته در مسئله اکراه و امثال آن و دوران امر بین ریخته شدن خون مؤمن و کافر غیر ذمی، می‌توان به عدم تکافؤ دم فتوا داد، لکن عدم احترام به خون کافر غیر ذمی در فرض تراحم غیر از عدم احترام به خون این گروه در فرض عدم تراحم است.

نتیجه

در این نوشته به سه موضوع مبهم در ارتباط با استثنای دم در ادله اکراه و تقیه و حرج پرداخته شد. موضوع اول این بود که وقتی در لسان دلیل واژه (الدم) آمده آیا مراد فقط کشتن است یا جرح را هم شامل می‌شود که در نتیجه‌گیری بیان شد در اینکه قتل، خط قرمز ادله اکراه و تقیه و امثال آن است شکی نیست چون در این زمینه هم نص وجود دارد و هم عقل بر آن صحه می‌گذارد. اما در اینکه فقط باید به این قدر متیقن

اکتفا کرد یا جرح را هم داخل در دایره (الدم) دانست بیان شد که نباید از موازنه عقلی حسب هر مورد غافل شد. گاهی زخمی است که از کشتن بدتر است. گاهی زخم مختصری است که در برابر یک آبروریختن ساقط کننده ی از هستی ناچیز است و موارد مشابه؛ لذا نمی توان یک نسخه قطعی و کلی برای همه موارد بیان کرد و حسب مورد باید موازنه عقلی صورت گیرد.

موضوع دوم این بود که آیا می توان صورتی را تصور کرد که در همین قدر متیقن که کشتن باشد، شبهه آورد و آن را مخدوش کرد؟ کلام مرحوم خوئی در این زمینه بیان شد که ایشان فرمود: اگر شخص مخیر شود بین اینکه غیر را بکشد یا خودش کشته شود، مخیر است و می تواند غیر را بکشد اما مشهور قائل به این هستند که او در این صورت جوازی برای کشتن غیر ندارد و در بررسی به این نتیجه رسیدیم که نظر ایشان در مقابل نظر مشهور صحیح نیست.

موضوع نهایی در مورد بحث تکافؤ دما بود که ده نکته در این بخش بیان شد و چند زیر مجموعه داشت:

تکافؤ دمای مؤمنین، که از آیات و روایات و اجماع فقها این تکافؤ فهمیده می شود. تکافؤ دم مؤمن و مخالف که این نظر مخالفانی داشت ولی در بررسی نظر مخالفان به دلیل متقنی که بتوان اصل تکافؤ دماء مسلمین را مخدوش کند، نرسیدیم.

تکافؤ دم مؤمن و کافر ذمی که در این زمینه هر چند ادبیات فقهی کمی در دست بود اما هر آنچه هست دال بر عدم تکافؤ است که در بررسی بیان شد، بدون توجه به عناوین ثانوی، راه برای اثبات صحت این التزام وجود دارد.

در مورد دوران امر بین دم مؤمن و کافر غیر ذمی باید گفت: به طریق اولی باتوجه به ادله و فتاوی موجود، طرفداران عدم تکافؤ در این قسم بیش از هر قسم دیگری است؛ اما بیان شد در بررسی این قسم نیز از اقتضائات تعامل و شأنیت اسلام و مسلمانان و باورهای کلامی مبنی بر جهانی بودن دین اسلام نباید غافل شد و این عناصر اگر مقتضی اثبات تکافؤ نباشد - که نیست - مقتضی، حرمت خون کافر غیر ذمی - جز در موارد استثنا - می باشد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. اصفهانی، محمدحسین؛ حاشیه کتاب المکاسب؛ تحقیق و تصحیح عباس محمد آل سباع قطیفی؛ ج ۱، قم: أنوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
۲. انصاری، مرتضی؛ کتاب المکاسب؛ ج ۲، چ ۱، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۳ق.
۳. تبریزی، میرزا جواد بن علی؛ إرشاد الطالب إلى التعليق على المکاسب؛ چ ۳، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۶ق.
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ ج ۲۹، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
۵. خمینی، سید روح الله؛ المکاسب المحرمة؛ ج ۲، چ ۱، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ق.
۶. خویی، سید ابوالقاسم؛ مبانی تکملة المنهاج؛ ج ۲، چ ۱، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، [بی تا].
۷. خویی، سید ابوالقاسم؛ مصباح الفقاهة؛ تقرير محمد علی توحیدی تبریزی؛ ج ۱، چ ۴، قم: صدر، [بی تا].
۸. صدوق، محمد بن علی؛ الخصال؛ تصحیح علی اکبر غفاری؛ ج ۲، چ ۱، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۶۲.
۹. طباطبایی حائری، سید محمد مجاهد؛ المناهل؛ چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت، [بی تا].
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ ج ۲ و ۱۴، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۱۱. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ تصحیح عباس قوچانی و علی آخوندی؛ ج ۲۲، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۴ق.